
تحلیل انتقادی روایت قصاص خواهی «عکاشه» و چرایی انتقال آن به شیعه

زهرة اخوان مقدم*

بهاءالدین قهرمانی نژاد**

چکیده

یکی از رخدادهایی که در برخی از منابع تاریخی و جوامع روایی از اواخر زندگی رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده، جریان قصاص خواهی پیرمردی به نام عکاشه از ایشان است. بر اساس این نقلها، پس از درخواست رسول اکرم ﷺ مبنی بر ادای حقوق احتمالی، عکاشه مدعی شد که روزی تازیانه حضرت به وی اصابت کرده است، ولی در نهایت با بوسیدن بدن پیامبر ﷺ از حق خود گذشت. این روایت از حیث سند مردود است؛ اما صرف نظر از سند، متن این حدیث نیز مشکلات متعدد دارد، زیرا اولاً با آیات قرآن که دلالت بر عصمت پیامبر ﷺ دارند، ناسازگار است؛ ثانیاً هیچ یک از عالمان شیعه آن را نقل نکرده اند و فقط شیخ صدوق، آن هم فقط در کتاب *امالی* خودش آورده است؛ ثالثاً تهافت در نقلهای مختلف روایت به چشم می خورد، که می تواند قرینه ای بر جعل باشد. مقاله حاضر پس از اثبات این دلایل، به بررسی علت وجود این روایت در کتاب شیخ صدوق پرداخته، به این نتیجه می رسد که قصه فوق، از احادیث منتقله است و به دلیل وجود مشایخ عامه در بین اساتید صدوق و نیز راویان مشترک، در منابع شیعه ورود پیدا کرده و عالمان خلف، با وجود تفرّد صدوق در نقل این حدیث، بدون توجه لازم، آن را نقل کرده اند و لذا تلقی به قبول شده است.

کلیدواژه ها: سیره پیامبر ﷺ، احادیث منتقله، عصمت، شیخ صدوق، عکاشه، سوره نصر، سهو النبی.

* دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، نویسنده مسئول / dr.zo.akhavan@gmail.com

** استادیار دانشگاه تهران / bghahremani@ut.ac.ir

۱. مقدمه و بیان مسئله

سنت به معنای اعم و حدیث به معنای اخص، یکی از منابع دریافت دین و روش زندگی، و نیز تشریحات الهی است و دلایل قرآنی و عقلی بر این مهم اقامه شده است. در تواتر و قطعیت و عدم ورود جعل و تحریف در قرآن کریم شکی نیست، اما به دلایل متعدد، که عدم تدوین حدیث به مدت حدود یک قرن، مهم ترین آنهاست، جعل و تحریف در روایات منقول از نبی اکرم و نیز ائمه معصومین علیهم السلام وارد شد. این نه بدان معناست که به این بهانه، از روایات دست کشیده و همه را بی اعتبار بدانیم و خواسته یا ناخواسته از تئوری «حسبنا کتاب الله» دفاع کنیم؛ و نه بدان معناست که به سبب اهمیت حدیث، هر روایتی را پذیرفته و خواسته یا ناخواسته مانند «اهل حدیث» و «آخباریون» شویم. این امر فقط باید موجب تلاش بیشتر در انتخاب احادیثی شود که تمامی شرایط لازم برای اعتبار را دارند، و همین منظر پالایش احادیث را امری ضروری می گرداند.

برای ارزش گذاری هر روایت، به سبب وجود دو بخش در هر حدیث، دو شکل کلی در نقد آن لازم است: اول نقد سندی ناظر بر سند حدیث، و دوم نقد متنی ناظر بر متن حدیث. در نقد سندی، راویان سند بر اساس داده های کتب رجالی مورد مطالعه قرار گرفته و راستگویی و مذهب و انگیزه آنها بررسی می شود. این عملیات اگرچه مفید است کافی نیست و در پذیرش روایت، قول فصل را نمی گوید و تنها می تواند گزینه ای برای قبول یا رد حدیث به حساب آید. آنچه مهم و نتیجه بخش است مطالعه متن حدیث از حیث عدم مخالفت با آیات قرآن کریم، صراحت دلالت و عدم آن، هم سویی با سنت قطعی، و در نهایت، ضوابط مشخص شده ای است که موجب قبول یا رد روایت می گردد.

یکی از روایاتی که مشهور شده، گزارشی است که طبق آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک فعل به ظاهر «اخلاق محور» انجام داده و در اواخر حیات بابرکت خویش و هنگامی که در آستانه رحلت بودند در مسجد و در اجتماع مهاجرین و انصار از مردم خواستند تا چنانچه شخصی دین یا حقی دارد مطالبه کند. پس از آن، شخصی که در اغلب اسناد، مردی به نام عکاشه ثبت شده، برخاسته و ادعایی را مطرح نموده و به بهانه ضربه

خوردن سهوی توسط تازیانه پیامبر ﷺ، تقاضای قصاص می‌کند. بنا بر این نقل، حضرت پیراهن خود را بالا زده و آماده قصاص می‌شود و کار با بوسیدن بدن مطهر پیامبر ﷺ ختم به خیر می‌گردد. در بدو امر به نظر می‌رسد این عمل، یک فعل نیکو و اخلاقی است؛ زیرا به همگان توصیه شده قبل از مرگ، حقوق مردم را ادا کنند. از سوی دیگر پیامبر اکرم ﷺ اصلی‌ترین محور رسالت خویش را بر تعلیم مسائل تربیتی و مکرمت‌های اخلاقی قرار داده بودند و جمله معروف و تعیین‌کننده «آنی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» نیز ناظر بر همین بحث است. (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰، ص ۳۲۳) اما دقت در خطوط نانوشته روایت مزبور، مشکلاتی را آشکار می‌کند؛ زیرا علاوه بر عدم تناسب با اصل محوری عصمت و نص صریح قرآن در این خصوص، محذورات جدی دارد. قائل شدن به «سهو النبی» نیز نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه مسائل غیر قابل حل دیگری را ایجاد می‌کند.

حال با توجه به این اصل که سهو و خطا با عصمت سازگار نیست، باید حدیث را مورد مطالعه قرار داد. بنابراین سؤال اصلی پژوهش حاضر، درباره این مطلب است که خبر عکاشه از حیث سند چگونه است و از حیث متن، منافات آن با عصمت انبیا به ویژه کامل‌ترین ایشان خاتم انبیا ﷺ چگونه قابل توجیه و تأویل می‌تواند باشد؟ به علاوه، آیا می‌توان این قضیه را مصداقی از باب سهو النبی شمرد؟ آیا با بحث «جواز ترک اولی» توسط انبیا که مواردی از آن در آیات قرآن موجود است ارتباط دارد که بتوان از این مسئله، عدم منافات با عصمت را در خبر عکاشه ثابت نمود؟

بنابراین، پژوهش حاضر با روش تحلیلی توصیفی عهده‌دار پاسخ به این پرسش‌هاست و روش نگارندگان، در ابتدا یافتن و ارائه قدر مشترکی از همه گزارش‌های تاریخی در این زمینه بوده و سپس با مطالعه اجمالی روایان سند، بحث درباره امکان عقلی و شرعی این ماجرا، و داشتن یا نداشتن تالی فاسد آن را مورد مذاقه و ارزیابی قرار می‌دهند.

۲. پیشینه بحث و نوآوری این پژوهش

آنچه در این موضوع تاکنون تحقیق و نگاشته شده، درباره امکان سهو از پیامبر ﷺ بوده که آن را با مسئله عصمت، مورد ارزیابی قرار داده‌اند. محور عمده مطالب پژوهش‌های

مورد نظر، اخباری آحاد درباره سهو رسول اکرم ﷺ در رکعات نماز در یک نوبت است که برخی منابع عامه نقل کرده‌اند. (مسلم، بی تا، ج ۲، ص ۸۵؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۶۵؛ نسائی، ۱۳۴۸ق، ج ۳، ص ۲۰) این اخبار دارای اسنادی متزلزل و متونی متزلزل تر است.

از جمله متون معاصر در این مورد، «سهو النبی» از آیت الله معرفت است که موضوع عدم امکان سهو را با توجه به داستان انبیا ﷺ و شبهات وارده به تنزیه ایشان پاسخ می‌دهد. صاحب کتاب *الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ* در حوادث سال یازده هجری، به این شبهه در قالب بحث «سهو النبی» پرداخته است. (عاملی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۸۰-۱۸۵) علاوه بر آن، برخی از محققان ضمن پژوهش‌هایی که غالباً از دو اثر فوق بهره گرفته‌اند، محور بحث خویش را مسئله سهو النبی قرار داده‌اند که از جمله می‌توان به مقاله‌های میلاد میرزایی در فصلنامه علمی و تخصصی حوزه (شماره ۷)، فاطمه ملکی در *دانشنامه موضوعی قرآن* و همچنین ابراهیم یعقوبی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دفاع شده در سال ۱۳۸۸ شمسی اشاره کرد. هیچ‌یک از تحقیقات گذشته ارزیابی روایت مورد بحث را انجام نداده‌اند.

۳. منبع خبر «عکاشه» و متن آن

با توجه به اهمیت این متن و نظر به دقتی که لازم است در جزئیات آن داشته باشیم، در ابتدا آن را به صورت خلاصه و از روی منبعی که رساترین گزارش را آورده نقل می‌کنیم.

چنان‌که از چند منبع تاریخی و حدیثی برمی‌آید، قدیمی‌ترین مأخذ نقل خبر عکاشه از ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفای ۳۶۰ ق است. بقیه منابع یا به اقتباس از او یا مطابق نقل وی آورده‌اند. دلیل این مسئله هم، منتهی شدن همه این نقل‌ها به جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس است. البته این نقل‌ها، با توجه به آراء تفسیری ابن عباس در تفسیر سوره مبارکه نصر بوده و در کنار شأن نزول این سوره مطرح شده است. بنابراین با توجه به محوریت بحث، اصل خبر و متن گزارش تاریخی را به اختصار ولی عیناً نقل می‌کنیم.

متن خبر:

قال الطبرانی: حدثنا محمد بن أحمد بن البراء، حدثنا عبد المنعم بن إدريس بن سنان، عن أبيه، عن وهب منبه، عن جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس في قول الله عز وجل «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا».

قال: لما نزلت، قال محمد ﷺ: «يا جبريل نفسي قد نُعيت». قال جبريل: الآخرة خير لك من الأولى، ولسوف يعطيك ربك فترضى، فأمر رسول الله ﷺ بلالاً أن ينادى بالصلاة جامعه، فاجتمع المهاجرون و الأنصار إلى مسجد رسول الله ﷺ، ثم صعد المنبر فحمد الله عز وجل و أثنى عليه، ثم خطب خطبه و جلث منها القلوب و بكت العيون ثم قال: «أيها الناس أي نبي كنت لكم؟»... الحديث

خلاصه نقل طبرانی در کتاب المعجم الكبير درباره آیات «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (سوره نصر) این است که نقل کرده وقتی این سوره نازل شد، آن حضرت درحالی که به شدت بیمار بود و تب شدیدی داشت فرمود: «جبرئیل، خبر مرگ من داده شد!» جبرئیل گفت: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (ضحی: ۴ و ۵)؛ آخرت برای تو، بهتر است از دنیا؛ به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد، تا خود راضی و خشنود گردی.

پس به بلال دستور داد: اعلان نماز جماعت کن؛ مهاجرین و انصار در مسجد رسول خدا ﷺ اجتماع کردند؛ حضرت بالای منبر رفت، حمد و ثنای الهی به جای آورد، سپس خطبه‌ای ایراد فرمود که دل‌ها از آن لرزید و چشم‌ها گریست و بعد، فرمود: ای مردم، برای شما چگونه پیامبری بودم؟ گفتند: خدای متعال از این بابت به شما، جزای خیر دهد؛ رسالت‌های خدای متعال را ادا کردی و وحی او را ابلاغ نمودی و با حکمت و پند نیک، به راه خدای متعال دعوت کردی؛ پس خدای متعال از ما، بهترین پاداش که هر پیامبری را از امتش عطا فرموده است، به شما عطا فرماید.

پیامبر اکرم ﷺ به آنان فرمود: ای گروه مسلمانان! من شما را به خدای متعال و به حق خود بر شما، سوگند می‌دهم که هرکس حقی بر ذمه من دارد، به پا خیزد و از من طلب کند. کسی از جا برنخاست. آنان را برای مرتبه دوم سوگند داد، باز کسی

برنخواست. برای مرتبه سوم سوگندشان داد و فرمود: ای گروه مسلمانان، شما را به خدا سوگند، و شما را به حق خودم بر شما سوگند، هرکس حقی بر ذمه من دارد، به پا خیزد و از من قصاص کند قبل از قصاص در قیامت. پس از میان حاضرین، پیرمردی که او را «عکاشه» می گفتند به پا خاست و از میان آنان، گام برداشت تا در مقابل رسول خدا ﷺ قرار گرفت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! اگر ما را یکی پس از دیگری سوگند نداده بودی، اقدام نمی کردم به چیزی که می خواهم بدان اقدام نمایم. ای پیامبر خدا، در غزوه ای با شما بودم، وقتی خدای متعال پیروزی نصیب ما کرد و پیامبرش را یاری کرد، در حال بازگشت بودیم که ناقه من به ناقه شما نزدیک شد؛ من از ناقه پیاده شدم و نزدیک شما آمدم تا پای شما را ببوسم، تازیانه شما فرود آمد و به شکم من اصابت کرد. نمی دانم از روی عمد بود یا اینکه می خواستید ناقه را برانید. رسول خدا ﷺ فرمود: پناه می برم به جلال خداوند که رسول خدا عمداً تو را بزند. ای بلال، به منزل فاطمه علیها السلام برو و چوب ممشوق را بیاور. بلال از مسجد خارج شد درحالی که دست روی سر گذاشته و فریاد می زد: این، رسول خداست که خود را معرض قصاص قرار داده است. درب منزل فاطمه علیها السلام را زد و گفت: ای دختر رسول خدا، چوب ممشوق را به من بدهید. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای بلال، پدرم این چوب را برای چه می خواهد؟ امروز نه روز حج است و نه روز جنگ. بلال گفت: ای فاطمه، چه می دانی که پدرت می خواهد چه کار کند؟ به تحقیق رسول خدا ﷺ از مردم وداع می کند و از دنیا مفارقت می نماید و خود را معرض قصاص قرار داده است. فاطمه علیها السلام فرمود: ای بلال، چه کسی خود را راضی کرده است که از رسول خدا ﷺ قصاص کند؟ ای بلال، پس به حسن و حسین علیهما السلام بگو مقابل او بایستند تا آنها را قصاص نماید و نگذارند رسول خدا ﷺ را قصاص کند. بلال داخل مسجد شد و چوب را به رسول خدا ﷺ داد؛ رسول خدا ﷺ نیز آن را به عکاشه تسلیم کرد. علی علیه السلام به پا خاست و گفت: ای عکاشه، من در تمام زندگی در خدمت رسول خدا ﷺ بودم و راضی نمی شوم آن حضرت مضروب واقع شود؛ پس این پشت من و شکم من، بیا و با دست خود مرا قصاص کن و صد ضربه به من بزن و رسول خدا ﷺ را از قصاص معاف دار. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای علی، بنشین، خدای متعال نیت و اقدام تو را شناخت. سپس

حسن و حسین علیهما السلام به پا خاستند و گفتند: ای عکاشه، آیا نمی دانی که ما، دو نوباوه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم؟ پس قصاص از ما، همانند قصاص از رسول خداست. نبی اکرم به آن دو فرمود: بنشینید ای نور دیدگانم، خدای متعال، مقام شما را حفظ فرماید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عکاشه، اگر می خواهی بزنی، بزنی! او گفت: ای رسول خدا، وقتی که مرا زدید، شکم من برهنه بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شکم خود را برهنه کرد. فریاد حاضران به گریه بلند شد و با نباوری گفتند: آیا عکاشه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مضروب خواهد نمود؟

وقتی نگاه عکاشه به سفیدی شکم رسول خدا صلی الله علیه و آله، که چونان قباطی (پارچه سفید مصری) بود افتاد، بی اختیار به سوی او دوید و شروع به بوسیدن شکم آن حضرت کرد درحالی که می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! چه کسی طاقت قصاص کردن شما را دارد؟! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عکاشه، می زنی و یا عفو می کنی؟ او گفت: از شما گذشتم ای رسول خدا. به این امید که خدای متعال در روز قیامت مرا ببخشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس می خواهد همنشین مرا در بهشت ببیند، به این پیرمرد نگاه کند.»

مسلمانان به پا خاستند و شروع به بوسیدن میان چشمان عکاشه کردند و می گفتند: گوارایت باد! گوارایت باد! که به درجات بالایی رسیدی با همنشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبر در همان روز بیمار شد و هیجده روز بیمار بود و مردم از ایشان عیادت می کردند؛ آن حضرت روز دوشنبه، دیده به جهان گشود و روز دوشنبه مبعوث گردید و روز دوشنبه چشم از جهان فرو بست. این خبر را تعدادی از منابع، مطابق نقل طبرانی و یا با اندک اختصار و تفاوت آورده اند که به نظر می رسد مصدر نقل ایشان طبرانی باشد. از جمله این منابع از بین عامه، *حلیة الاولیاء* (اصفهانی، بی تا، ج ۴، ص ۷۳)، *مجمع الزوائد* (هیثمی، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۲۷) و از منابع شیعی، *امالی* (صدوق، ۱۴۰۰ق، ص ۵۰۵)، *مناقب آل ابی طالب* (ابن شهر آشوب، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۵) و *در نهایت بحار الانوار* (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲، ص ۵۰۷) که مرجع نقل بحار هم از *امالی* صدوق است.

۴. نقد و بررسی سلسله‌سند خبر عکاشه

سند حدیث عکاشه چنین است: قال الطبرانی حدثنا محمد بن أحمد بن البراء، حدثنا عبد المنعم بن إدريس بن سنان، عن أبيه، عن وهب منبه، عن عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری... الخبر

ابتدا بحث مختصری درباره شناخت شخصیت و وثاقت افراد سند ارائه می‌شود.

۴-۱. از روایان خبر عکاشه: جابر بن عبدالله انصاری

جابر، صحابی خاص پیامبر ﷺ و اهل بیت ائمه و اولین زائر امام حسین ﷺ و موثق‌تر از آن است که مورد بررسی قرار گیرد. وی متولد سال ۱۳ق و در گذشته حدود سال ۷۰ق است. او کم‌سن‌وسال‌ترین بیعت‌کننده با پیامبر ﷺ در بیعت عقبه بوده (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۹۲) و حضور او در بیشتر غزوه‌ها و سریه‌ها، به‌جز احد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۲۱۴) و همچنین همراهی با امیرالمؤمنین ﷺ در صفین که در برخی گزارش‌ها آمده (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۸) از وی صحابی مخلصی ساخته بود. وی پس از امیرالمؤمنین ﷺ همواره در موضع عدم همراهی با خلفای بنی‌امیه بود (عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۳۵) جابر بن عبدالله در ماجرای کربلا به‌سبب کهولت سن، نایبانی و بیماری نتوانست امام را یاری کند؛ ولی با زیارت و ترویج اهداف آن امام شهید، از اصحاب و یاران اندک امام سجاد ﷺ در مدینه شمرده می‌شد و به‌دلیل موقعیت وی در صحابگی و سال‌خوردگی، از تعرض امویان مصون بود. (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۲۴) جابر در نقل حدیث از دیدگاه منابع شیعی، کاملاً تقه و احادیث متواتری چون غدیر، ثقلین، منزلت، رد شمس، سد الابواب، ویژگی‌های امام زمان ﷺ و حدیث لوح و تفسیر آیه «اولی الامر» مبنی بر معرفی کامل دوازده امام هم‌ام از وی نقل شده است.

علاوه بر شیعه، احادیث فراوانی از طریق او، توسط منابع عامه نقل شده که به پ ۵۴۰ حدیث بالغ می‌شود و بخاری و مسلم، ۵۸ حدیث آن را متفق‌علیه دانسته‌اند. (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۹۴)

۴-۲. از روایان خبر عکاشه: عبدالله بن عباس

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر ﷺ و صحابی معروف، در سال

دهم بعثت متولد شد. (عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۹۳) مشهور است که رسول خدا در حق وی دعا کرده است. (اصفهانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۵) سنّ وی در زمان رحلت آن حضرت، سیزده سال باید باشد. (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۹۳) ابن عباس در دوران خلافت امیرالمؤمنین همراه حضرت بود و در سه نبرد جمل، صفین و نهروان، در رکاب امام علیه السلام شمشیر زده است. (همانجا) او مدتی از طرف امام، والی بصره بود و در ماجرای حکمیت تحمیلی نیز، گزینه مورد نظر آن حضرت بود که با فشار خوارج این معنا تحقق پیدا نکرد. (اربلی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۰۹) ابن عباس پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره از شیعیان و ملازمان امام حسن و امام حسین علیهما السلام به شمار می آمد و در اواخر عمر، از بیعت زبیریان سر باز زده و به طائف تبعید شد. (ابن جوزی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۲۳) وثاقت وی در نقل حدیث چنان بوده که بسیاری از مصادر اولیه حدیث به وی ختم می شود. بیش از ۱۶۶۰ روایت از وی نقل شده و بخاری به تنهایی ۱۲۰ روایت آن را آورده است (حمیدی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۰۶) که حاکی از مقبولیت وی نزد عامه است.

روایاتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام از طریق وی موجود است، از اعتماد شیعه به نقل او حکایت می کند. در ایمان ابن عباس به حقانیت اهل بیت علیهم السلام، جای تردیدی نیست و بارها از او روایاتی در این باب نقل شده و به همین سبب است که علمای بزرگ شیعه وی را به صفت ایمان ستوده اند. علامه حلی درباره ایمان وی می گوید: مقام والا و اخلاص او به امیرالمؤمنین علیه السلام روشن تر از آن است که بتوان آن را پنهان ساخت. (حلی، بی تا، ص ۱۰۳) در مورد دو روایت که در ذمّ وی نقل شده، باید گفت اولاً سند هر دو مخدوش است چون در اولی سفیان سوری و در دومی معلی به هلال هستند که حتی عامه آن ها را ضعیف و دروغگو شمرده اند (ذهبی، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۱۵۲)، ثانیاً بنا به نقل صاحب شرح حدیدی، با توجه به روابط تیره ابن عباس و معاویه و پایبندی ابن عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام، جعل چنین طعن هایی بدیهی است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۱۷۱)

۳-۴. از راویان خبر عکاشه: طبرانی

ابوالقاسم لخمی طبرانی، از حافظان حدیث و دارای آثار مهمی از جمله معاجم سه گانه

است. وثاقت وی نزد عامه ثابت شده، به نحوی که صاحب *میزان الاعتدال* وی را ستوده است. (ذهبی، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۱۹۲) اگرچه طبرانی عامی مذهب بوده، مانند اغلب اهل سنت، روایات فراوانی در شأن اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است. وی از جمله مورخان و محدثانی است که از حوادث دردناک پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فجایع وارد شده بر اهل بیت علیهم السلام، مطالبی آورده که از جمله آن، اظهار پشیمانی ابوبکر در دستور حمله به خانه فاطمه علیها السلام است. (طبرانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۶۲، ح ۴۳) طبرانی پیرامون امام مهدی علیه السلام و وقایع کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، به خصوص حوادث پس از شهادت آن حضرت نیز روایاتی ذکر کرده است.

با این همه، صرف وجود روایات صحیح در کتاب‌های طبرانی، دلیل بر قبول همه روایات وی نیست؛ زیرا اخبار فراوانی در معاجم او موجود است که خدشه‌سندی و دلالی داشته و تردیدی در این موضوع نیست. خبر حاضر، از جمله همین اخبار بوده و بایستی مورد نقد قرار گیرد.

۴-۴. شناخت راویان دیگر حدیث عکاشه

غیر از جابر بن عبدالله و ابن عباس و طبرانی که درباره آنان سخن گفتیم، چهار راوی دیگر موجود هستند: محمد بن أحمد بن البراء، عبدالمنعم بن ادریس بن سنان، پدر عبدالمنعم، و وهب منبه. در بین اینان دو نفر بسیار معروف به دروغ و افترا هستند: یکی عبدالمنعم بن ادریس و دیگری وهب بن منبه، که جد مادری عبدالمنعم است.

درباره عبدالمنعم می‌توان گفت که احمد بن حنبل می‌گوید: «عبدالمنعم بن ادریس یکذب علی وهب بن منبه»، یعنی عبدالمنعم بر وهب منبه دروغ می‌بسته است. ذهبی در *میزان الاعتدال* ضمن نقل سخن مزبور از احمد بن حنبل می‌گوید: عبدالمنعم بن ادریس یمانی داستان‌سرا بوده و قابل اعتماد نیست، و عالمان جرح و تعدیل وی را ترک کرده‌اند. بخاری هم او را ذاهب الحدیث می‌داند؛ یعنی احادیث او قابل احتجاج نیست. ابن حبان نیز می‌گوید که او از جانب پدرش حدیث جعل کرده است. (ذهبی، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۴۱۹)

هیشمی در *مجمع الزوائد*، او را کذاب و جاعل حدیث دانسته است. (هیشمی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۸۰) از علمای معروف عامه که شهادت بر کذاب بودن و جاعل بودن

وی داده‌اند، خطیب بغدادی است که به صراحت گفته که عبدالمنعم بر وهب بن منبه که پدر بزرگ مادری‌اش بود، دروغ می‌بست. (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۳۴) اما وهب بن منبه که درباره او گفته‌اند یکی از راویان اسرائیلیات در منابع حدیثی و تاریخ است، و در کذب و جعل، معروف‌تر از آن است که نیاز به توصیف داشته باشد. (ذهبی، ۱۹۹۵ق، ج ۱، ص ۱۰۱) وی به قدری در ترویج اسرائیلیات و اکاذیب می‌کوشید که گفته‌اند روایات مسند وی بسیار اندک و آنچه نقل شده، جعلیات خودش است. (ذهبی، ۱۹۶۳، ج ۴، ص ۵۴۵) او را در این باب یعنی در شدت دروغ‌گویی و تلاش برای نشر آن، به کعب الاحبار یهودی تشبیه کرده‌اند. (ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۵۰) وهب بن منبه ادعا می‌کرد که ۹۲ کتاب آسمانی خوانده (همان‌جا؛ ابن سعد، بی‌تا، ج ۵، ص ۵۴۳) و ۳۰ کتاب را که بر ۳۰ پیامبر علیهم‌السلام نازل شده، دیده است. از جمله شاگردانش ادريس بن سنان، داماد وی بود که خود و پسرش عبدالمنعم، داستان‌های بنی‌اسرائیلی فراوانی را از وهب نقل کرده‌اند. (ابن سعد، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۶۱)

رشید رضا از علمای متأخر عامه درباره وهب مزبور می‌نویسد: از میان کسانی که اسرائیلیات را روایت می‌کنند، وهب بن منبه و کعب الاحبار، بدترین، ریاکارترین و نیرنگ‌بازترین آن‌ها هستند که هیچ خرافه‌ای در کتب تفسیری و تاریخی، درباره آفرینش، پیامبران، اقوام، فتنه، و رستاخیز به کتب تفسیر و تاریخ وارد نشده مگر اینکه از این دو نفر، اثری در آن موجود است. (رشیدرضا، ۱۳۴۶ق، ج ۲۷، ص ۷۸۳) از جمله منابعی که از قدما وی را جزء ضعفا و متروکین در حدیث دانسته‌اند، دارقطنی (م ۳۸۵ق) است. (دارقطنی، ۱۹۸۰م، ص ۱۷۷) ابن هشام در سیره (بی‌تا، ص ۱۵) و ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۵۴۵) می‌باشند، و عالمان عامه به روایات او توجه ندارند.

۵-۴. نتیجه بحث در سند روایت عکاشه

طبق مطالب پیش گفته، سند این روایت کاملاً مخدوش است و مسلماً این دروغ‌گویان، حدیث را به دو صحابی بزرگوار یعنی جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس نسبت داده‌اند تا سرپوشی بر کذب آن‌ها باشد. شاید گفته شود: این حدیث در منابع شیعی هم نقل شده و نمی‌تواند جعلی باشد. باید گفت صرف اینکه برخی از منابع شیعی آن را

نقل کرده‌اند به هیچ عنوان دلیل بر تقویت خبر نمی‌شود؛ زیرا در برخی کتب شیعه نیز اخبار جعلی وارد شده است. علاوه بر آن، از شخص جناب صدوق روایاتی نقل شده، که قطعاً محل خدشه است.

۵. تحلیل متن و محتوای خبر عکاشه و اشکال‌های آن

پس از نقد سندی، که البته قول فصل در جعلی بودن روایت نیست و فقط از قرینه‌های جعل به حساب می‌آید، اینک به سراغ متن روایت می‌رویم؛ زیرا هر حدیثی اگر از جهت تطابق با قرآن و سنت و عقل مشکل نداشته باشد، حتی با وجود ضعف سند پذیرفته می‌شود. از طرف دیگر اگر حدیثی با قرآن و سنت و عقل تطابق نداشته باشد، حتی با وجود سند قوی، مقبول نیست. خبر عکاشه از چند جهت اشکال محتوایی دارد.

۱-۵. معارضه جدی حدیث عکاشه با قرآن

ممکن نیست از نبی اکرم صلی الله علیه و آله سخنی یا عملی بروز پیدا کند که با قرآن مخالف باشد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله آورنده قرآن و مس‌کننده واقعی همه علم قرآن است. آیا آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث متواتر ثقلین اهل بیت علیهم السلام را هم‌دوش و هم‌عرض قرآن قرار داد، که هیچ جدایی از یکدیگر ندارند، می‌توان تصور کرد که خود ایشان سخنی مخالف قرآن بفرماید! حدیث ثقلین را اهل سنت فراوان نقل کرده‌اند، از جمله مسلم در صحیح، احمد در مسند، دارمی در سنن، ترمذی در سنن، طبرانی در معجم، حاکم در مستدرک، سیوطی در درالمنثور، حموی در فرائد، قندوزی در ینابیع، متقی در کنز العمال، ابن اثیر در اسد الغابه، و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند که میرحامد حسین در عباقت همه آن‌ها را با ذکر منبع آورده است. (میرحامد حسین هندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۷-۲۸) شیعیان نیز از ۸۲ طریق این روایت را نقل کرده‌اند که سید محسن امین همه را آورده است. (امین، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۷۰) طبق این روایت که بین شیعه و اهل سنت متفق علیه است، قرآن و عترت، و به طریق اولی خود پیامبر صلی الله علیه و آله معادل یکدیگرند؛ و بدون شک، روایات و گزارش‌های وارد شده از ایشان نباید با کتاب خدا معارض باشد. از طرف دیگر مطمئن هستیم که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حتی در زمان حیات ایشان دروغ می‌بستند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۲۵)؛ و نیز مطمئن هستیم که بر ائمه معصومین

هم دروغ بسته شده، از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید که بر من، به همان نحو که بر پیشینیان من دروغ بسته می شود، دروغ نسبت خواهند داد. اما در ادامه سخن اخیر، راهکار مهمی برای شناخت سره از ناسره در احادیث آموزش داده فرمود: «فما جاءكم عنی من حدیث وافق کتاب الله فهو حدیثی و اما ما خالف کتاب الله فلیس من حدیثی»؛ یعنی پس آنچه از من رسید و مطابق کتاب خدا بود، سخن من است و الا من نگفته ام. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۹) این راهکار از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (همان به همراه چندین حدیث مشابه) شبیه این دو روایت، از نظر محتوا، چنان متواتر است که تردیدی در آن نمی توان نمود و در مجموع به «اخبار عرض» معروف اند.

یکی از مسائل مسلم که با وجود اختلاف در جزئیات بین مذاهب، اصل آن محل خدشه نیست، لزوم موافقت هر مبنای کلامی یا فرع فقهی با عمومات واضح و منصوص قرآنی است. بر مبنای همین قاعده، بسیاری از داستان های وارده درباره پیامبران که در کتب تفسیری و تاریخی، به ویژه کتب عامه موجود است بایستی مورد بازبینی جدی قرار گیرد.

حدیث عکاشه با عمومات قرآن که دال بر عصمت انبیاء الهی از هرگونه خطاست، و در علم کلام به وضوح تبیین شده، منافات دارد. نیز با آیه تطهیر که ناظر بر پاکي اهل بیت از هرگونه رجس و پلیدی است (اخوان مقدم، ۱۳۹۲، فصل اول)، تعارض دارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از مصادیق اهل بیت، بلکه اهم آنهاست. نیز با آیه ناظر بر وجود خُلق عظیم برای پیامبر نیز ضدیت دارد، چه یک انسان عادی هم اگر تازیانه اش به بدن بدون لباس شخصی برخورد کند، همان موقع متوجه شده و قطعاً عذرخواهی و دلجویی می کند.

۲-۵. اختلاف نقل و تهافت روایات ناظر بر این ماجرا

از حیث مضمون و نیز صحابی موجود در این روایت، در نقل های مختلف بیان های متعدد وجود دارد، به طوری که نمی توان حمل بر تواتر اجمالی نمود؛ مثلاً در برخی از روایات، عکاشه مطرح شده و در برخی سواده بن قیس. یا در برخی روایات، صحابه حاضر در ماجرا، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام بوده اند و در برخی صحابیان دیگری در

کنار امام علی علیه السلام همچنین در برخی روایات گفته شده که بلال رفته تا چوب را از حضرت زهراء علیها السلام بگیرد و در برخی دیگر نه. با توجه به اینکه اختلاف جدی، هم در اصل این نقل و هم شخص مورد نظر وجود دارد، از روایاتی به حساب می آید که پذیرش آن با محذور مواجه است.

۳-۵. عدم استقبال عموم عالمان شیعه و کتب معتبر نسبت به حدیث عکاشه

چنان که ذکر شد، اصل این خبر در معجم طبرانی است که از منابع عامه می باشد. از اساطین شیعه تنها منبعی که این خبر را آورده، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) است و بقیه نیز در سده های بعدی و در آثار خویش، از وی نقل کرده اند. این مسئله می تواند از عدم پذیرش عموم عالمان شیعه ناشی شده باشد. نقل صدوق نیز به تنهایی کارساز نیست. به علاوه، خود شیخ صدوق نیز با آنکه «محدث» است و تألیفات حدیثی زیاد دارد، خبر عکاشه را فقط در کتاب *مالی خویش* این خبر را ذکر کرده است.

۴-۵. دلالت حدیث عکاشه بر بروز «سهو النبی»

اگر این روایت را بپذیریم، ناچاریم موضوع «سهو النبی» را قبول کنیم و این خود، علاوه بر اینکه خطاست، موجب اشکال های فراوان کلامی و تفسیری می شود. مشهور است که از بین عالمان شیعه، فقط شیخ صدوق عصمت انبیا را محدود به عمل عمدی نموده و سهو و خطا را برای آنان مجاز می داند. (نک: مقدمه) بر این اساس، اگر پیامبری از روی سهو، عمل خطایی مرتکب شود، منافاتی با عصمت او ندارد. ذکر این حدیث توسط شیخ صدوق، می تواند با اعتقاد ایشان به «سهو النبی» ارتباط داشته باشد؛ زیرا استبعاد موجود در این حدیث، و مشکل اساسی آن یعنی مخالفت با عصمت انبیا، تنها با این مطلب حل می شود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین کاری را به عمد انجام نداده، تا بخواهد مخالف عصمت ایشان باشد.

۶. بررسی احتمال دلالت حدیث عکاشه بر موضوع «ترک اولی»

برخی خواسته اند که صحت این حدیث را با این دستاویز ثابت کنند که بعید نیست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین کاری انجام داده باشند؛ زیرا گاه پیامبران الهی مرتکب ترک اولی شده، و معاقب نیز گشته اند. پاسخ به این سؤال شامل دو بحث است: اینکه اولاً ترک

اولی چیست؟ و ثانیاً آیا حدیث عکاشه می‌تواند ترک اولی باشد؟ باید دانست که ترک اولی آن هنگام مطرح می‌شود که دو عمل پیش رو است و هیچ کدام گناه نیست و امر مولوی مبنی بر نهی از آن وجود ندارد، ولی یکی از آن دو عمل برتر و بهتر است. در چنین موضعی اگر کسی امر بهتر را ترک کرده و فعل مرجوح را انجام دهد، گویند ترک اولی کرده است؛ مانند خوردن حضرت آدم علیه السلام از درخت ممنوعه، و یا نفرین حضرت یونس علیه السلام به قوم خود. اما در داستان عکاشه، زدن تازیانه به بدن شخصی دیگر، مسلماً گناه است و حتماً باید ترک شود و چنین نیست که بتوان گفت: اگر نمی‌زد بهتر و اولی بود!

۷. علت جعل حدیث عکاشه

در مجعول بودن روایت قصاص خواهی شکی نیست، ولی چه سودی در جعل چنین حدیثی هست؟ اینک به دو علت برای جعل چنین روایاتی می‌پردازیم.

۷-۱. فرافکنی، و تحت الشعاع قرار دادن مسئله مهم جانشینی

نکته بسیار قابل توجه در جعل این روایت، موضوع زمان صدور آن است. جاعلان این حدیث آن را به تفسیر سوره نصر که در اواخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، ارتباط داده و با بزرگ جلوه دادن این قصه، خواسته‌اند تا آن را به بزرگ‌ترین دغدغه رسول خدا در آخر عمر شریفش تبدیل کنند. آب و تاب دادن این قصه کم‌اهمیت و کوچک، خود گواه این ادعاست؛ مثلاً اینکه اعلان عمومی شود! و همه مهاجرین و انصار جمع شوند! یا آوردن همان چوب یا تازیانه، و گرفتن آن از تنها دختر رسول خدا. جاعلان خواسته‌اند با احساساتی کردن ماجرا، آن را پررنگ جلوه دهند تا موضوعات مهم تحت الشعاع قرار بگیرد. حتی یا با تردستی، حضور امیرالمؤمنین نیز در حدیث مطرح شده که به عکاشه گفته باشند: «بیا و صد تازیانه به من بزن، اما به پیامبر نزن!» تا کسی متوجه نشود چه حقی از همین شخص در حال ضایع شدن است.

به دلیل اهمیت این بحث، باید توجه داشت که اگرچه منکر تاکیدهای همیشگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مسائل اخلاقی نیستیم، رسول خدا در اواخر عمر شریف خویش یک مسئله محوری را دنبال می‌نمود که همانا تثبیت مسئله خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در این خصوص علاوه بر سازوکار رخداد قطعی، متواتر و

غیرقابل تأویل غدیر خم و اعلام جانشینی آن حضرت و بیعت گرفتن از مردم، جوانب امر را با تمهیداتی دیگر مورد توجه قرار می‌داد. از آن نمونه می‌توان از تجهیز سپاهی به فرماندهی اسامه سخن گفت، که رسول خدا تلاش کرد مدینه را از توطئه گران خالی کند؛ لذا بارها به پیوستن مسلمانان به سپاه اسامه تأکید نموده و آنان را که از این دستور تخلف کردند، نفرین نمود. (شهرستانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۳) دستور رسول خدا در روز پنجشنبه آخر حیاتش، به آوردن دوات و قلم، برای تصریح به امر خلافت امیر مؤمنان آخرین تلاش ایشان بود، که با دسیسه دسیسه‌گران و با نسبت ناروا و بی‌ادبانه هذیان‌گویی به پیامبر ﷺ، به ظاهر سودی نداشت. (ابن سعد، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۷، طبرانی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۸۸، ح ۵۳۳۸؛ هیشمی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۱۵)

۷-۲. تقلیل شأن و مقام رسول خدا به منظور کم شدن فاصله با جانشینان ایشان

با توجه به وقایعی که بعد از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، موضوع جانشینی از مسیری که رسول خدا معین کرده بود خارج شد. از آنجا که «خلیفه» و «مخلف‌عنه» باید با هم تناسب داشته باشند، و چنین تناسبی وجود نداشت، لازم بود احادیثی ساخته شود که شأن رسول خدا ﷺ را پایین آورده و ایشان را انسانی خطاکار، مثل بقیه مردم جلوه دهد. با این ترفند، هم راه شکوه بر گناهان غاصبان بسته می‌شد و هم مانعی بزرگ برای مردم اولاً در جهت فهم حقایق و ثانیاً در جهت مخالفت با دستگاه حاکم به وجود می‌آمد. نتیجه آنکه تقاضای مردم برای حضور شخصی برجسته و معصوم، بر مسند جانشینی کم می‌شد. این قبیل اخبار را می‌توان برخاسته و برگرفته از جریان سیره‌نویسی اموی در سده‌های نخستین دانست که با توجه به شرایط حاکمیت، جعلیاتی را بر علیه پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ طاهرین رواج می‌داد و در این جریان، آموزه‌های خزنده یهود پیمان‌شکن نیز تأثیر جدی داشت. شهرت برخی از این اخبار چنان بود که آن را تبدیل به خبری قطعی می‌نمود.

۸. بررسی انتقال احادیث جعلی به کتب شیعه، به ویژه شیخ صدوق

در اینکه برخی اخبار از منابع یهودی به منابع مسلمانان، و یا از عامه به منابع شیعه

راه پیدا کرده، شکی نیست و وجود اسرائیلیات فراوان در کتب و تفاسیر خاصه گواه آن است؛ ولی اینک تنها به دلایل انتقال حدیث به کتب ابن بابویه صدوق می‌پردازیم.

۱-۸. انتقال حدیث از منابع عامه به منابع خاصه، و اصطلاح «اخبار منتقله»

در منابع شیعی روایات متعددی یافت می‌شود که با مبانی امامیه سازگار نیست و قطعاً به سبب دلایلی که خواهد آمد، وارد کتب شیعه شده‌اند، ولی اصطلاح «اخبار منتقله»، عنوانی متأخر، و تعبیری زیبا و به‌جا از علامه عسگری در کتابش، *القرآن و روایات المدرستین* است. وی آنجا که درباره روایات ناظر بر تحریف قرآن سخن می‌گوید، معتقد است که غالب این اخبار، از مدرسه خلفا به مکتب امامیه منتقل شده‌اند. (عسگری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۳) پژوهشگر قرآنی معاصر، دکتر مؤدب، جوانب این بحث را کاویده (مؤدب و ستار، ۱۳۹۳) و خاطر نشان کرده که تعبیر «منتقله» عام است و می‌تواند شامل انتقال اخبار از هر فرقه یا دین، به فرقه و دین دیگر بشود. گفتنی است در پژوهش حاضر مراد از اخبار منتقله، معنای اخص آن است؛ یعنی که حدیثی از مذهب عامه به مکتب شیعه منتقل شده، و تلقی به قبول شود.

۲-۸. علل انتقال حدیث از منابع عامه به برخی منابع امامیه

درباره اینکه اینک چرا روایاتی از مکتب خلفا به کتب امامیه راه پیدا کرده، تحقیقاتی صورت پذیرفته و عمده علل آن عبارت‌اند از:

اولاً وجود راویان مشترک در اسناد روایات، موجب این انتقال می‌شود. راوی مشترک کسی است که هم در کتب روایی و رجالی اهل سنت از او یاد شده، و هم در کتب روایی و رجالی شیعه. (عزیزی و همکاران، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۴۷) این راویان، گاه حدیثی را که از استاد عامی خود می‌شنیدند، و با سند شیعی خلط می‌کردند.

ثانیاً از آنجا که عالمان شیعه، شیوخ حدیثی عامی مذهب داشته‌اند، احتمال این انتقال افزایش می‌یافت. بسیاری از محدثان شیعه، طی سفرهای متعدد به منظور استماع حدیث، از شیوخ اهل سنت نیز کسب علم می‌کردند، که شیخ صدوق یکی از آنهاست. خلط بحث مذکور، در این حوزه هم اتفاق می‌افتاد.

ثالثاً شاگردان مشترک نیز در این ماجرا بی نصیب نبودند، و چه بسا یک استاد و شیخ، حدیثی نقل می‌کرد و شاگردان وی خلط سند یا متن می‌کردند.

البته محدودیت‌های ضبط و انتشار حدیث را هم باید بدین‌ها افزود. در این حوزه شاید بهترین دلیل، سخن فضل بن شاذان است که نقل می‌کند پدرم از محمد بن ابی عُمیر پرسید: چگونه است که تو مشایخ فراوان از اهل سنت را دیده‌ای، ولی حدیثی از آن‌ها نشنیده‌ای؟ محمد جواب داد: روایات آن‌ها را شنیدم، اما دیدم بسیاری از روایان شیعه که احادیث عامه و خاصه را شنیده بودند، دچار اختلاط شدند تا جایی که (بالعکس عمل می‌کردند یعنی) حدیث اهل سنت را به نقل از امامیه، و حدیث امامیه را به نقل از اهل سنت روایت می‌کردند. ترسیدم که خود نیز دچار چنین اختلاطی بشوم، از این رو نقل روایت از عامه نمی‌کنم. (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۹۰)

۳-۸. علل انتقال احادیث اهل سنت، به خصوص حدیث مورد بحث، به کتب صدوق

شیخ صدوق یکی از محدثان و دانشمندان بزرگ شیعه است که در جلالت قدر او و انبوه خدمات او به عالم تشیع، شکی نیست. وی سه ویژگی دارد: کثرت تألیفات، کثرت سفر برای دریافت احادیث، و کثرت اساتید و مشایخ به‌ویژه اساتید اهل سنت. سراسر زندگی شیخ صدوق تلاش برای دستیابی به ذخائر حدیثی ائمه علیهم‌السلام و حفظ کیان شیعه از انحراف‌های درونی و بیرونی بوده است. ولی اموری باعث شده تا برخی روایات غیرمقبول به کتب این عالم بزرگوار راه یابد که در ادامه خواهد آمد.

۳-۸-۱. مخلوط شدن اخبار عامی و شیعی، به علت وجود مشایخ مشترک صدوق دانستیم یکی از دلایل انتقال یک حدیث از منابع عامه به شیعه، وجود شیخ حدیثی عامی مذهب است. شیخ صدوق از کسانی است که طی سفرهای متعدد از شیوخ اهل سنت مانند طبرانی و ابواسحاق حدیث شنیده است. مشایخ عامی عالمان شیعی، به لحاظ خاستگاه فکری شان از عوامل مهم در اخبار منتقله هستند. (مؤدب و ستار، ۱۳۹۳ش، ص ۲۱۷)

۲-۳-۸. مخلوط شدن اخبار عامی و شیعی به علت وجود راویان مشترک

از سوی دیگر، علت انتقال برخی از احادیث به کتب صدوق، وجود راویان مشترک است. برای نمونه فردی به نام جَعَابی وجود دارد که شیخ صدوق احادیث فراوانی را از این استادش نقل می‌کند. تعداد این احادیث زیاد است، به طوری که مثلاً در کتاب عیون اخبار الرضا^(ع) طبق شمارش مرحوم غفاری، ۱۰۳ حدیث از جَعَابی نقل شده، و نیز در معانی الاخبار، توحید، خصال و کمال‌الدین روایاتی از او موجود است. جَعَابی به سبب آنکه راوی مشترک، هم در طرق شیعه، و هم در طرق اهل سنت بوده، احادیثی را خلط کرده و انتقال داده است. (همان، ص ۲۱۵-۲۱۷) نکته قابل توجه اینکه وی با اینکه شیعه است، خودش اساتید اهل سنت فراوان دارد مانند فریابی، مدائنی، مروزی، بلخی، محمد بن سهل عطار و... (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۵۴، ص ۴۱۹)، که جداسازی این همه اسناد و روایات آن‌ها کار بسیار مشکلی بوده و خلط حدیث از سوی او، دور از ذهن نیست.

۳-۳-۸. مشغله فراوان شیخ صدوق در سفر به بغداد

به نظر می‌رسد تعلیم و تعلم فراوان توسط شیخ صدوق، در چنین انتقال‌هایی بی‌تأثیر نیست. شیخ صدوق در سفر پُرمشغله بغداد، برای عالمان متعددی چون شیخ مفید، سید مرتضی، و تلعکبری نقل حدیث نمود و از استادان متعددی هم بهره برد. با توجه به اینکه برخی از این تعلم‌ها حضوری و برخی مکاتبه‌ای بوده، فرض اختلاط احادیث، هیچ استبعادی ندارد.

۴-۳-۸. نقل روایت صدوق، از راویان متهم به خلط حدیث و جعل حدیث

در کتب شیخ صدوق، روایاتی دیده می‌شود که دقت زیادی در انتخاب سند و راوی صورت نگرفته است. مانند روایاتی که صدوق در خصال نقل نموده و علامه عسکری در باب تحریف قرآن بدان اشاره کرده و راویان آن را برشمرده و از رجالیون اهل سنت نقل کرده که این راویان، نه به سبب عامی بودن، بلکه به سبب خلط و اشتباه در نقل حدیث، نکوهش شده‌اند. (عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۲۲)

نمونه دیگر اینکه صدوق روایات فراوانی از جَعَابی نقل کرده، که تعداد آن‌ها ذکر شد، در حالی که برخی عالمان عامه، از جمله دارقطنی شاگرد صدوق، جَعَابی را متهم به

خلط حدیث کرده‌اند. (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۳ ص ۲۳۶) از شیعه نیز، علامه شوشتری معتقد است جعابی به این دلیل کتاب‌هایش را در اواخر عمر سوزانید که با عامه اختلاط داشت و احادیث باطل فراوانی را از آنان نقل کرده بود. (شوشتری، ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص ۴۹۱)

نمونه دیگر اینکه صدوق خود در کتاب *خصال*، بر اساس حدیثی از امام صادق علیه السلام ابوهریره را یکی از سه نفری می‌شمارد که جاعل حدیث بوده است (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۹۱)، اما خود، در کتاب‌هایش از ابوهریره روایت نقل می‌کند. (همو، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۶۴) حدیث عکاشه نیز همین ماجرا را دارد، زیرا در جاعل بودن وهب بن منبه شکی نیست. (نک: ابتدای مقاله)

۹. اعتماد خَلَف به کتب صدوق، با وجود تفرّد صدوق در نقل روایت عکاشه

چنان‌که ذکر شد در بین متقدمان، حدیث عکاشه فقط توسط شیخ صدوق نقل شده، و ایشان در این باب، متفرد است؛ آن‌هم فقط در کتاب *مالی*. سیره روایی صدوق، در غالب آثارش نقل حدیث بوده، و نه الزاماً تأیید آن. حتی گاه از کسانی که خودش آن‌ها را دروغگو برشمرده، روایت نقل می‌کند؛ و یا حدیثی را نقل کرده و بلافاصله خودش آن را رد می‌کند؛ چنان‌که مثلاً روایت حدّ نردن به دیوانه زناکار را خودش در *خصال* نقل کرده، و خودش در ادامه نقد می‌کند. (همو، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۷۵) نیز ذکر شد که خلط احادیث هم در آثار ایشان مشهود است. اما عالمان پس از صدوق، بدون توجه و دقت لازم، از وی نقل کرده‌اند و در گذر زمان، چنین روایاتی تلقی به «قبول» و به «شیعی بودن» شده و به منابع پس از صدوق راه پیدا کرده است. این تفرد و انتقال، در احادیث دیگری از جمله حدیث «أمرتُ أن أقاتلَ الناس...» نیز رخ داده است. (مهدوی‌راد، ۱۳۹۰، ص ۱۵)

۱۰. نتیجه‌گیری

با توجه به همه جوانب این روایت و بررسی آن به نتایج زیر توجه کنید:

۱. حضور راویان کذابی چون وهب بن منبه و نیز عبدالمنعم بن ادریس در سلسله اسناد خبر عکاشه، که به جعل حدیث حتی بین عامه متهم‌اند، خود دلیلی بر مردود بودن این خبر است.

۲. وجود جابر بن عبدالله و ابن عباس در سند حدیث عکاشه، کمکی به قبول آن نمی‌کند؛ زیرا جاعلان روایات، قطعاً سخن باطل خود را به افراد مشهور و مورد قبول نسبت می‌دادند.

۳. تعارض جدی این داستان با قرآن، و آیات ناظر بر عصمت انبیا- که در علم کلام لزوم آن ثابت شده- دلیل محکم دیگری بر عدم پذیرش آن است.

۴. عالمان شیعه «سهو النبی» را نپذیرفته و آن را منافی عصمت می‌دانند. به جز شیخ صدوق که سهو النبی را می‌پذیرد، و شاید علت عدم حذف این داستان از سوی وی، همین باشد.

۵. نقل‌های این روایت بسیار متهافت است و این خود می‌تواند قرینه‌ای بر جعل آن باشد.

۶. فعل پیامبر ﷺ در این حدیث نمی‌تواند از باب ترک اولی به حساب آمده و توجیه شود، زیرا تازیانه زدن، معصیت است و ترک معصیت واجب است نه اولی.

۷. به نظر می‌رسد که جریان جعل حدیث با هدف تحت‌الشعاع قرار دادن عصمت نبی ﷺ در صدد استخفاف شأن پیامبر بوده، تا فاصله خلفا را با ایشان تقلیل دهد و اعمال آن‌ها را به نوعی توجیه نماید، و حدیث عکاشه نمونه‌ای از تلاش‌های این جریان است.

۸. با توجه به جعلی بودن این داستان، شکی نیست که از منابع اهل سنت به کتب شیعه انتقال پیدا کرده است. چنین روایاتی که به «احادیث منتقله» معروف‌اند در کتب شیعه کم نیستند. متأسفانه و ناپاورانه، توجه نکردن به نقدهای سندی و متنی احادیث، و نیز غفلت از منتقله بودن آن‌ها، و نیز اعتماد به عالمان بزرگ قبلی، باعث شده چنین ماجرای تلقی به قبول شود.

۹. علت انتقال این داستان به کتاب صدوق این است که وی اساتید اهل سنت داشته، و نیز راویان مشترکی که در کتب فریقین نقل روایت دارند؛ پس خلط حدیث در این وضعیت استبعادی ندارد. اگر مشغله شیخ صدوق را در سفرش به بغداد به این دلایل اضافه کنیم، این امر امکان جدی می‌یابد.

۱۰. سه نکته ما را به منتقله بودن روایت عکاشه می‌رساند. اولاً سند روایت که

سندی عامی است؛ ثانیاً وجود روایت در منابع شیعه فقط با روایت شیخ صدوق، که آن هم از راویان معلوم الحال نقل شده؛ ثالثاً تعدد ذکر حدیث در منابع عامی و تفرد ذکر آن در کتاب صدوق. گفتنی است که دأب شیخ صدوق هم غالباً نقل حدیث بوده، و نه تأیید قاطع.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ابن اثیر جزری، عزالدین علی بن محمد، أسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، صفة الصفوه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۴۲۳ق.
۴. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی تا.
۵. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم: نشر علامه، بی تا.
۶. ابن عساکر، علی بن حسن بن هبة الله، تاریخ دمشق، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر، ۱۴۱۵ق.
۷. ابن عماد حنبلی، عبد الحی بن احمد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت: دار ابن کثیر، ۴۰۶ق.
۸. ابن هشام، عبد الملک بن هشام، السیره النبویه، بیروت: دار المعرفه، بی تا.
۹. اخوان مقدم، زهره، آیه تطهیر در آئینه شعر عرب، تهران: انتشارات نبأ، ۱۳۹۲ش.
۱۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الاثمه، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.
۱۱. اصفهانی، ابو نعیم احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
۱۲. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحیح، بیروت: بی نا، ۱۴۰۱ق.
۱۴. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، چ ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
۱۵. حمیدی، محمد بن فتوح، الجمع بین الصحیحین، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۳ق.
۱۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد و ذیولہ، مصطفی عبدالقادر عطا، چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۱۷. دار قطنی، علی بن عمر بن احمد، الضعفاء و المتروکین، تحقیق محمد بن صباغ، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۹۸۰م.
۱۸. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دار الکتب العلمیه،

۱۹۹۵م/ ۱۴۱۷ق.

۱۹. —، سیر اعلام النبلاء، بیروت: بی نا، ۱۴۱۴ق.
۲۰. رشید رضا، تفسیر المنار، قاهره: بی نا، ۱۳۴۶ق.
۲۱. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۴ق.
۲۲. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق..
۲۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، الامالی، بیروت: نشر اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۲۴. —، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ش.
۲۵. —، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۲۶. —، معانی الاخبار، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۱ش.
۲۷. —، کمال الدین، تهران: اسلامیه، ۱۳۵۹ش.
۲۸. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۰۴ق.
۲۹. عزیزی، حسین، پرویز رستگار و یوسف بیات، راویان مشترک: پژوهشی در بازشناسی راویان مشترک شیعه و سنی، ج ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
۳۰. عسقلانی، ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابه، بیروت: بی نا، ۱۴۱۲ق.
۳۱. عسکری، سید مرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۲، تهران: مجمع العلمی الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۳۲. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من السیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۴، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۵ق.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۴. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳، بیروت: مؤسسة الوفا، ۱۴۰۳ق.
۳۶. مسلم نسابوری، ابو الحسین مسلم بن حجاج، الجامع الصحیح = صحیح مسلم، بیروت: دار الآفاق الجدیده، بی نا.
۳۷. مؤدب، سید رضا و حسین ستار، «بررسی نقش روایت مشترک در اخبار منتقله»، دوفصلنامه حدیث پژوهی، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ص ۲۰۷-۲۳۸.
۳۸. مهدوی زاد، محمدعلی، جریان شناسی اخبار موضوعه (جزوه درسی مقطع دکتری)، ۱۳۹۰ش.
۳۹. میرحامد حسین هندی، سید مهدی ابوظفر لکنهوی هندی، خلاصه عقبات الانوار فی معرفة الائمة

۲۱۶ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال یازدهم، شماره بیست و یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۸

الاطهار، تلخیص علی حسینی میلانی، تهران: بی نا، ۱۴۰۵ق.

۴۰. نسایی، احمد بن شعیب، السنن، بیروت: بی تا، ۱۳۴۸ق.

۴۱. هیثمی، ابوالحسین نورالدین، مجمع الزوائد، قاهره: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

